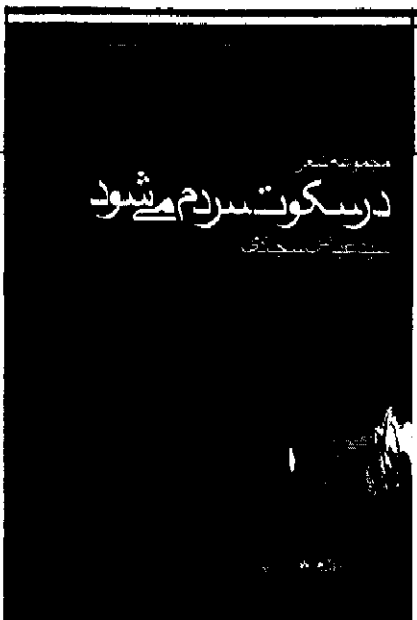


## در سکوت مردم میشد

سیدعباس سجادی



# ما به خروس ها اعتماد کرده بودیم...

اکبر اکسیر

در سکوت مردم می شود  
مجموعه اشعار سیدعباس سجادی  
ناشر: انتشارات آذر کهن

به قول ولادیمیر مایاکوفسکی شاعر بزرگ روس «شعر سفارش جامعه است و شاعر برای عرضه آثارش باید متقاضیانرش را بشناسد.» از همان آغاز که قدم در راه قلم نهادم اصل اول را بر احترام به مخاطب پنداشته و می پندارم و به این معتقدم که با مردم باید به زبان خودشان سخن گفت و شاعر باید زبان مردم زمان خود باشد و این محتواسست که قالب خود را می باید و در آن جاری می شود.

(از مقدمه شاعر)

سیدعباس سجادی در آستانه چهل سالگی، این مقدمه دل انگیز را بر پیشانی مجموعه شعرش با عنوان «در سکوت مردم می شود» آورده تا پیشاپیش به خواننده فهیم شعر امروز بفهماند دیگر دوره شعبده بازی کلام، بیجش ساندویج زبان به سر آمده است و شعر امروز نیازی به زیج و رمل و اسطیلاب ندارد. این ستاره روشن را در زمین باید جست چرا که شعر امروز زبان اهالی این سیاره باید باشد، بی مترجم و کتاب لغت و حل المسائل! سجادی در این مجموعه طبق مقدمه خود عمل کرده و نیازی به مقدمه ناشر و خواننده و منتقد ندارد. او بنا را بر سادگی زبان، سهولت بیان و لذت پیام گذاشته است، بدون آن که از ظرفیت زبان و فرم بکاهد. چه در غزل و مثنوی و چه در نیمایی و سپیدواره های این مجموعه، صمیمیت زبان را فراموش نکرده است. تازگی و طراوت شعرها خبر از آغاز فصلی دیگر دارد. فصلی که قرار است شعر مفاهیم عالی انسانی را با زیباترین لحن بر رگ های زمان جاری کند، شاعرانش از احساسات زودگذر به تفکری ماندگار برسند و فرق عکاس با شاعر را بدانند:

**خورشید**

از دهکده ما گذشته است

ما

به خروس ها، اعتماد کرده بودیم.

x

**مرگ**

تعبیر خواب قومی است

که با چشم هایی باز

خواب می بینند

و به انتظار معجزه  
یک جانشسته اند.

سجادی با آن که شعرهای آزادش را سپیدواره نامیده است، اما روسفید درگاه شعر امروز است. شعرهایش زخمی عمیق از ترس باستانی انسان دارد. او هراس همیشگی انسان بی پناه عصر آهن و سیمان را می سراید وقتی از غارت باغ می گوید:

**باغ**

با شاخه های زخمی و دریده

باغبان

غضبناک و رنگ پریده

من خزیده ام زیر چپبرهای خشک

با دستانی آلوده به خون تمشک!

او ایجاز را در شعر رعایت می کند. شعر را بی خودی کش نمی دهد، در شعر راه نمی رود. آدامس نمی چود، تخمه نمی شکند، با انگشت هایش بازی نمی کند و ما را خیلی زود به صمیمیت زلال پیوند می دهد. از لابلای درختان عبور می دهد و از حافظه جنگل با خاطراتی سبز می گذراند. او شعر کوتاه را می شناسد و من افسوس می خورم چرا مرخصی اش را برای یافتن ردیف و قافیه هدر می دهد، آن هم در کلان شهری که بیوست روده خیابانش، سرعت ماشین زمان را کند می کند. شهری که ساعت فروشی در آن بهترین شغل هاست:

به ساینده ها مان نخواهیم رسید

حتی مادام که

پشت به خورشید حرکت می کنیم.

سجادی وقتی از جبهه و جنگ می سراید، می داند که شعرش باید غیرمستقیم بنشیند و مستقیم شلیک کند و لازم نیست حتماً بوی باروت بدهد و صدای خمپاره کاری که اکثر جوانان شاعر ما از آن غافل بوده اند. و به جای اینکه شاعر شوند خبرنگار جنگی شدند:

**وقتی**

بغض آلود

از جنگ حرف می زنی

می خندی

تو جنگ را شنیده ای

ما دیده ایم.

سجادی با آن که شاعر طنزپردازی نیست، گاهی مرتکب طنز می شود که:

بایستی بگویم توصیه های ایمنی را جدی بگیر، از نزدیک شدن به فکاهه و کاریکاتور بزرگتر باش، آسان گیر نباش:

**الوا! سکوت**

**الوا! فوت**

**الوا! سوت**

گوشی را می گذارم

و در خلوت شب می خوانم:

نسب بخیر آقای گراهام بیل!

x

فردا حقوقم را که بگیرم

عروسک خواهرم متولد خواهد شد!

x

در آینده نزدیک از شاعر این مجموعه، از سید مهربان شعر و ترانه و تصویر، شعرهای کوتاه جالبی خواهیم خواند، اگر در سکوت نماند، سردش نشود و خاطراتش را سانسور نکند و به یاد وقت های مُرده، یک عمر سکوت نکند. چونان میادا!

